انشقاق هنر دینی

مظاهری، محمد مهدی

چکیده:

هنر و دین از درونی‏ترین لایه‏های مجرد روحی انسان سرچشمه می‏گیرند.هنر دینی با دو ویژگی، داشتن وحدت در عین کثرت و رمزی و تمثیلی بودن، در صدد تبیین رابطه خالق با هستی است و اصولا کاربرد هنر جز در جنبه متعالی دینی دچار تسامح است.تفکیک بحث هنر و دین از بی‏دقتی ناشی می‏شود، همانگونه که جستجو برای یافتن فصل مشترک این دو مقوله ناشی از ساده انگاری است.این نوشتار ضمن ارائه تحلیلی از ارتباط عمیق میان دین و زیبایی شناختی حاکم بر جهان، به ادعای انطباق عام و نامحدود هنر و دین می‏انجامد، چرا که اساسا هنر را در بطن دین باید تعریف و تأویل کرد و جز این ممکن نیست.

کلید واژه‏ها:هنر، دین، زیبایی، نماد و تخیّل.

مقدمه

هنر همچون دین از درونی‏ترین لایه‏های مجرد روحی انسان سرچشمه می‏گیرد.هنر در مفهوم عام و انتزاعی خود به فعالیتی اشاره دارد که دو ویژگی خود انگیختگی و مهار داشته باشد، بنابراین هنر از فرایندهای طبیعت متمایز است(پاکباز، 26)و به تعبیری هنر کوششی است برای آفرینش صور لذت بخش(رید، 2).هنر از دیرباز محل پیدایش مباحث خودآگاه و ناخودآگاه ارزشی بوده است و تصاویر نقش بسته بر دیوار غارهای کهن، بر اصالت و همزادی هنر با ذات انسانی مهر تأیید می‏زند.اما در نزد کسانی چون افلاطون و ارسطو(شاید نخستین افرادی که به بحث نظری جدی درباره آن پرداختند)، عبارت است از ساختن و تکمیل و محاکات طبیعت با قوه خیال.بنابراین ذات و حقیقت هنر با تخیّل ابداعی سر و کار پیدا می‏کند و تخیل ابداعی نیز با محاکات همراه است.در تفکر افلاطونی و ارسطویی جنبه ما بعد الطبیعه هنر و ذات آن همین تقلید و محاکات اثر عالم واقع و طبیعت است.این دو متفکر یونانی هنر را از لحاظ مباحث وجود شناسی، تعلیم و تربیت اخلاقی و تأثیر روانی و اجتماعی آن یعنی پالایش روانی و التذاذ و تفریح و تفنن تبیین کردند و بدین ترتیب طرح پرسشهای عقلی از ذات و ماهیت هنر آغاز گردید. (تولستوی، 1).

به نظر می‏رسد که میل به جاودانه ساختن یک برداشت شخصی از حقیقت یا واقعیت، انسان اولیه را بر آن داشت که آیندگان را در تجربه‏های جاری خود شریک کند و خلق نخستین تابلوهای رئالیستی در تاریخ هنر که دیوارهای غارها را زینت بخشید، کوششی بوده تا گوشه‏ای از ذهن انسان اولیه را به ثبت برساند و یادگاری از احساس شخصی وی برای نسلهای بعد باشد که احساس او را به عنوان میراثی گرانبها دریابند.

هنر دینی

آنچه در باب هنر گفته شد، در ناحیه‏ای است که موضوع ما، محاکات عالم ملموس و ظاهری باشد و در حقیقت این فرآیند نمی‏تواند از عالم ازلی و متعالی و جهان غیب حکایت کند.هنری که افرادی چون ارسطو تعریف می‏کنند، یا به دنبال سود و معیشت و تدبیر امور زندگی روزمرّه است و یا تقلیدی است زیبا از طبیعت که قوه خیال در آن نقشی به سزا دارد(ر.ک:کاپلستون، 411 و 412).

به نظر می‏رسد که نباید رابطه مقوله هنر را با مقوله دین، دو برادر مخالف تصور کرد و حتی نمی‏توان قدمت زمانی آنها را متفاوت فرض نمود و اگر سؤالات از کجا، چرا و چگونه هستم(یعنی نخستین پرسشهایی که در مواجهه با هستی برای انسان-حتی در بدوی‏ترین نوع آن-بوجود می‏آید)و قرآن با ظرافت بدان اشاره دارد، قل أفی اللّه شکّ فاطر السموات و الارض(ابراهیم، 10)تشکیک در فاطریت یعنی وجود مبدأ وجود را بر نمی‏تابد، در نظر بگیریم، در می‏یابیم که نمی‏توان مقوله هنر را از دین تفکیک شده تصور کرد و چنانچه فطرت را به عنوان خودی‏ترین خود بشری بپذیریم:فطرت اللّه‏ التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق اللّه(الروم، 30)، می‏توان گفت:هنر دینی ریشه‏ای‏تر از مقوله‏ای است که به عنوان هنر غیر دینی طرح می‏شود و حق مطلب این است که هنر متعالی پاسخی است برای پرسش اساسی رابطه انسان با مبدأ هستی.هنر به ما قالبی می‏دهد تا زشتی‏ها را هم زیبا ببینیم و نظام احسن صنع الهی را دریابیم:فتبارک اللّه احسن الخالقین(المؤمنون، 14)و رنگ آفرینش خدا را در همه جا شاهد باشیم:صبغة اللّه و من احسن من اللّه صبغة(البقرة، 138)و به قول حافظ:

کمال حسن محبت بین نه نقص گناه

که هر که بی‏هنر افتد نظر به عیب کند

چرا که همه اجزای هستی در مسیر تعیین شده به پیش می‏روند:کلّ فی فلک یسبحون(الانبیاء، 33)و در حقیقت هنر، آمیختن با جان هستی برای درک لذت وصال است:

گر در سرت هوای وصال است حافظا

باید که خاک درگه اهل هنر شوی

و آنچه بوی حقیقت و شناخت ماهیّت هستی ندارد-اگر چه نام هنر می‏پذیرد-از باب اشتراک لفظی است و گرنه به قول حافظ:

قلندران حقیقت به نیم جو نخرند

قبای اطلس آن کس که از هنر عاری است

و باز این صدای ارغنون است که ما را به حقیقت هستی رهنمون می‏سازد:

پس عدم گردم عدم چون ارغنون

گویدم که انّا الیه راجعون(مولوی، 576)

ویژگیهای هنر دینی

در هنر دینی دو ویژگی ملموس است:یکی وحدت در عین کثرت و دیگری رمزی و تمثیلی بودن آن.

وحدت در عین کثرت هنر دینی(بخصوص هنر اسلامی)بدان معنی است که همه همّ هنرمند مصروف تبیین رابطه هستی با خالق است و این تبیین اگر چه به شکلهای متفاوتی صورت می‏گیرد، در نهایت یک راستا دارد و در شکل خاص آن یعنی هنر دینی مبتنی بر نگرش توحیدی، در صدد بیان یگانگی خداست و به قول هاتف اصفهانی:

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

چرا که باید میان موضوع یک اثر هنری و نحوه بیان آن اعتدال و توازن و تناسب‏ اساسی وجود داشته باشد(ر.ک:اعوانی، 329 و 330).

رمزی و تمثیلی بودن هنر دینی-بخصوص اسلامی-نیز از آنجا سرچشمه می‏گیرد که همه رمزها و نمادها از حقیقت وجودی هستی بر می‏خیزد و به تعبیر قرآن:و للّه المثل الاعلی(النحل، 60)

دین، موازنه جذّاب هنجارها

دین نیز در مفهوم عام خود، چیزی جز احیای زیبایی شناختی اعتقادی و رفتاری، معیارهای نقّادانه عملی و ایجاد توازن در آرمان‏ها، برداشت و عملکردها نیست که خود بدوا اساس و ساختمانی هنرمندانه دارد.دین اصیل‏ترین مکتب به شدت کلاسیک هنری است که ساختارهای نیرومند یک موسیقی رفتاری را در شاکله اخلاق پی می‏افکند.هارمونی دلنواز و بی‏عیب و نقصی که آبشخور آن پذیرش توازن و آهنگ هوشمندانه هنجارهای دینی است، یعنی همان بحث آشنای تعامل میان ایدئولوژی و جهان‏بینی.دین مجموعه‏ای صلب و بدون انعطاف از بایدها و نبایدها نیست.سازمان فکری و رفتاری منظم دینی نباید با چهار چوبهای یک گرایش فکری بشری برآورد و مقایسه شود.

اندیشه دینی از روابط و نوامیس حاکم بر خلقت پرده بر می‏دارد، پس بالذّات نوعی سنجش و پیمایش منظم را در دل خود دارد و چون از جایگاهی بالاتر از مقام انسانی به مسأله می‏نگرد، زیبایی بیشتری می‏آفریند، همانگونه که اگر تعبیر هگل را بپذیریم: زیبایی هنری برتر و والاتر از زیبایی طبیعی است، چرا که محصول کارکرد نیروی آفریننده ذهن انسان است و آگاهی در آن نقش کلیدی دارد(احمدی، 100).تعبیر خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد، نیز مؤید این مقوله است:ان اللّه جمیل و یحبّ الجمال و یحبّ أن یری أثر نعمته علی عبده(محمدی ری شهری، 1/414).

در عین حال توجه به این نکته ضروری است که رعایت انضباط دینی، هر چند لازمه آغاز رشد و عروج است، اما در نهایت سقف پرواز معینی ایجاد می‏کند.رعایت صرف دستورهای دینی بدون تأمل در قواعد زیبایی شناسانه حاکم بر آنها، یک باور حداقل ایجاد می‏کند که در نوع خود قطعا رشد دهنده و کمال بخش است، اما دل آشفته انسان را سیراب نخواهد کرد.این شوق لذت بردن از جمال حاکم بر پیکره کیهانی است که شور می‏آفریند و طراوت می‏بخشد و گرنه چهار چوبهای منطقی و استدلالی تنها برای احتجاج و اقناع ذهن ناآماده و غیر ورزیده یا خفته و دیر باور کارکرد دارند.چنین زاویه‏ای از نگرش دینی قابل مقایسه با سبکهای هنری است.مجموعه‏ای از ساختارها و قواعد تبادرپذیر که فضایی آشنا و آماده ایجاد می‏کنند و در عین محدودیتهای ظاهری، بهر حال آموزش‏زا، توسعه بخش و عمق‏پذیرند.چندانکه مخاطب در عین ایجاد ارتباط با اثر مقابلش، مجموعه خروشانی از تجربیات مرتبط با آن حوزه، سبک و ساختار را در خویش مرور می‏کند و در هنر دینی که زیبایی را از منظر دین می‏شناساند و در زبان قرآن که خدا را آرایشگر آسمان می‏داند:انا زیّنّا السّماء الدّنی(الصافات، 6)، و لقد جعلنا فی السّماء بروجا و زیّنّاها للنّاظرین(الحجر، 16)پیوندی محکم میان باورهای هنرمند و حقیقت هستی ایجاد می‏کند و این پیوند به بهترین شکل ممکن به دیگران منتقل می‏شود.

از دیگر سو، هر چه اثر هنری نیرومندتر شود، بجای پذیرش قالبهای تعریف شده، خود را بر آنها تحمیل کرده و فراتر از فرم‏های شکلی قرار می‏گیرد.چنین اثری یا قالب جدیدی می‏آفریند-که نتیجه آن تحولی کیفی و توسعه محدوده‏های آشناست-و یا آنکه اصولا در انتزاعی‏ترین شکل خود معلق می‏ماند و شاید هرگز نیز در هیچ قالبی نگنجد که در این صورت، هنر ناب آفریده شده است.بنابراین انضباط دینی، خزش، جهش و پرش اولیه را ایجاد می‏کند، اما کافی نیست و برای اوج گرفتن نامحدود، شایستگی‏های دیگری نیز لازم است.چرخه تکاملی نوع بشر یا بایدها و نبایدها شروع می‏شود، در زیر ساخت‏های ذهنی و رفتاری شکل می‏گیرد، با پیوند به اعماق روح غنا می‏یابد و در مسیری راهبردی تکامل می‏آفریند:دین هنر درست دیدن دنیاست.

هنر، نمونه برداری از ملکوت

در دیگر سوی بحث، هنر واسطه‏ای است برای تجربه کردن بی‏واسطگی...زبانی مشترک است برای مبادله مفاهیم و رهیافتها، و مسیری است برای قالب دادن به مفاهیمی اثیری و مجرد که کاملا قالب‏ناپذیرند!

هنر سوسوی مفهومی دور دست است که از عمیق‏ترین لایه‏های وجودی خود بر می‏خیزد.هر اثر هنری تجلی خفیفی از یک احساس یا کلام است که به بیان در نمی‏آید. تابلوی منحصر به فردی از یک درد یا سؤالی پنهان، که به زیباترین شکل ممکن آراسته می‏گردد.هنر به اقتضای ماهیت خویش عین کمال است، چرا که پیمانه کردن قدر مطلق هاست.دغدغه هنرمند چه صرفا برون فکنی انرژی‏های تلنبار شده درونی‏اش باشد و چه تلواسه کمال نوع بشر، به هر حال مقدس و محترم به شمار می‏آید، با اندکی اغماض و عدول از نوع عالی هنر می‏توان پذیرفت که عمق یک اثر هنری معمولا با شمار مخاطبانش نسبت معکوس دارد.هنر ناب مخاطب خاص خود را می‏طلبد.با این وجود مهم نیست یک هنرمند چه کمیتی از مخاطبین را نشانه برود-که البته بدیهی است هر چه زبان مناسبتری را بر می‏گزیند، ارتباط بهتری برقرار خواهد کرد-و اگر فقط یک نفر، یعنی خودش، را هم سیراب کند بالاخره حرکتی انجام داده است.هنر، ناخنک زدن به ابدیت است، و سپس سرخوشانه و از سر نیرومندی به ارمغان آوردن آن برای هر که گوش شنوا داشته باشد.بنابراین هنر در جوهره خویش و به محض آنکه هنر می‏شود، تطهیر، کمال و تقدیس می‏یابد.زیرا اگر خود کمال نباشد دست کم پیمانه‏ای برای مزه مزه کردن آن به شمار می‏رود، و اگر منحط و سخیف باشد اساسا دیگر هنر نیست.

توجه به این نکته ضروری است که گاهی این لقمه برداشته شده از سفره ملکوت، با زمان شهودی‏اش مناسبت دارد که در این صورت خوشا به سعادت مخاطبین و گاهی نیز چنین شرایطی احراز نمی‏شود.به عبارت دیگر هنرمند به زبانی سخن می‏گوید که سامعه مخاطب توانایی تجزیه و تحلیل آن را ندارد.در اینصورت هنرمند ذائقه محافظه کار نسل خویش را بر نخواهد تابید و دورانی سهمگین بر او سپری خواهد شد-ای بسا که به کفر و فسق متهم گردد.اما سرانجام اصالت هنر رخ می‏نماید و چه بسا قرنها بعد کمال و معصومیت او هضم شود.

در خرابات مغان نور خدا می‏بینم

این عجب بین که چه نوری ز کجا می‏بینم

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو

خانه می‏بینی و من خانه خدا می‏بینم

خواهم از لطف بتان نافه گشایی کردن

فکر دور است همانا که خطا می‏بینم

هر دم از روی تو نقشی زندم راه خیال

با که گویم که در این پرده چه‏ها می‏بینم

کس ندیده ست ز مشک ختن و نافه چین

آنچه من هر سحر از باد صبا می‏بینم

دوستان عیب نظر بازی حافظ نکنید

که من او را ز محبان خدا می‏بینم

نتیجه

هنر یک آیین مقدس است.دستی است که از آستین هنرمند بیرون می‏آید.مخاطب را به سرانگشت توازن فرا می‏خواند و زمزمه می‏کند که بیا.هنرمندانه زیستن غایت هدف هر دینی است، زیرا هنر مذهبی است که اصل اولیه آن، هدایت دل است.

تفکیک بحث هنر و دین همان اندازه خام و غیر هوشمندانه است که تلاش در جهت یافتن فصل مشترک این دو.چرا که این دو بحث موازی چیزی بیشتر از یک نقطه یا محدوده اشتراک دارند و کاملترین نوع توازی، انطباق است.

منابع

1.قرآن کریم

2.احمدی، بابک، حقیقت و زیبایی(درسهای فلسفه هنر)، نشر مرکز، چاپ دوم، 1375.

3.اعوانی، غلامرضا، حکمت و هنر معنوی، انتشارات گروس، چاپ اول، 1375.

4.پاکباز، روبین، دائرة المعارف هنر، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، 1378.

5.تولستوی، لئون، هنر چیست؟ترجمه کاوه دهگان، انتشارات امیر کبیر، چاپ نهم، 1373.

6.رید، هربرت، معنی هنر، ترجمه نجف دریابندری، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، 1374.

7.شیمل، آن ماری، ابعاد عرفانی اسلام ترجمه عبد الرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، 1375.

8.کاپلستون، فدریک، تاریخ فلسفه ترجمه جلال الدین مجتبوی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، 1375.

9.محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، دار الحدیث الثقافیة، چاپ سوم، 1419(قمری).

10.مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، انتشارات امیر کبیر، چاپ نهم، 1362.